

زلزله‌ی سال ۱۳۳۷ در شهرستان نهاوند (یادها، خاطره‌ها و درس‌ها)^(۱)

بعد از ظهر روز ۲۵ مردادماه ۱۳۳۷، سوار بر موتور سیکلت، در حال بازگشت از مأموریت ده گردشی^(۲) خود از روستاهای دهستان علیا در حومه‌ی شهرستان نهاوند، به قصد رفع خستگی ناشی از کار روزانه و تشنگی ناشی از گرمی هوا و رانندگی در کوره‌راه‌های ناهموار، به چشمه‌ی آبی حوالی روستای «سرخ‌کند» روی آوردم. در جوار چشمه، بر روی چمنی نسبتاً تاریک از سایه‌ی درختان بید و تیریزی‌های سر به آسمان کشیده، جمعی از دوستان فرهنگی را دیدم که به مهمانی آقای نادرخان محمودی مالک آن روستا در آن جاگرد آمده بودند تا در آن فضای مصفا، آن روزگرم را از سر بگذرانند.

غیر از میزبان، تنها چهره‌ای که از آن جمع در خاطر من مانده است، پسر دایی بزرگوام مرحوم حسین شهبازی، دبیر دبیرستان‌های نهاوند بود که به اصرار میزبان محترم، مرا به آن جمع فراخواند و چون پی‌برد که مأموریت روزانه‌ام تمام شده است و در حال بازگشت به شهر هستم،

۱- از دکتر اسماعیل شهبازی، استاد پژوهش و رئیس انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی کشور.

۲- نگارنده در آن زمان در سمت «مروج کشاورزی» در روستاهای شهرستان نهاوند خدمت می‌کرد و برای انجام مأموریت‌های ده گردشی خود از یک دستگاه موتورسیکلت گازی اداره‌ی ترویج کشاورزی اداره کل کشاورزی استان مناطق مرکزی به مرکزیت شهرستان بروجرد استفاده می‌نمود.

جملگی از من خواستند که مابقی ساعات روز را در جوار آنان باشم.

من هم در مصاحبت آن دوستان بر روی آن چمن مصفا، در حالی که جوهای آب در چهار طرف آن جاری بود، عصر آن روز را گذراندم و حوالی ساعت ۹ شب به شهر بازگشتم و به جمع خانواده پیوستم. در آن روزها من دوران تجرد را می‌گذراندم و مثل همیشه زحمت اداری امور منزل در دست مادر مهربانمان بود که آن شب هم ما را شام داد و من و خواهر کوچکم را برای خواب به ایوان طبقه‌ی دوم ساختمان راهنمایی کرد تا زودتر بخوابم و خستگی روز را از تن به در کنم و خودش با برادرانم بر روی تختی بزرگ در کنار حوض داخل حیاط به استراحت پرداختند. خواهر کوچکم که او هم از کارهای روزانه‌ی خانه کاملاً خسته بود خیلی زودتر از من به خوابی عمیق فرو رفت و من هم پس از او، به رختخواب رفتم. تن خسته، هوای خنک، نرمی و راحتی تختخواب تک نفره‌ی برزنتی بروجردی، در زیر آسمان پر ستاره‌ی آن شب، خیلی زود خواب را بر من چیره کرد و به خوابی خوش فرو رفتم.

تازه چشمم گرم خواب شده بود و در آغاز رؤیاهایی خوش و مسرت بخشی بودم که ناگهان تکان‌های شدیدی تختخوابم را لرزاند و لرزاند و مرا سراسیمه از تختخواب بیرون انداخت. همه‌جا ساکت بود و گمان می‌رفت که مردم هنوز در خواب عمیق‌اند و به هوش نیامده‌اند. در این چند لحظه سکوت اولیه، به راحتی صدای جا به جا شدن تیرهای سه اتاق طبقه‌ی دوم و به خصوص شاه تیر یا "تیر حمال" دوازده متری سقف ایوان بالای سرم را به خوبی می‌شنیدم و هر لحظه انتظار فرو ریختن آن‌ها را بر سر خود و خواهرم داشتم.

در آن لحظه‌ی وحشتناک که بیش از چند ثانیه به دراز نکشید، بدون تصمیم‌گیری قبلی و به‌طوری غیر ارادی، اول به ساعت شب‌نمای خود نگاه کردم. تا آن جایی که به یاد دارم، دیدم چندین دقیقه پس از ساعت ۲۳ را نشان دهد. سپس تصمیم گرفتم هر چه سریع‌تر خواهرم را از ایوانی که مثل گهواره می‌جنبید به داخل حیاط منتقل کنم.

این لحظه‌های وحشتناک به سرعت سپری می‌شد و خانه همچنان می‌لرزید و صدای دل‌خراش جابه‌جایی تیرهای ساختمان و تیر «حمال» با رسایی هر چه تمام‌تر به گوش می‌رسید. در این لحظه نه تنها اهل خانه‌ی ما، که همه‌ی اهالی شهر هم از خواب پریده بودند و آهنگ آه و ناله و

فریادهای استمداد و مناجات از هر کوی و برزنی از شهر به گوش می‌رسید.

تلاش مادرم در درون حیاط از یک سو صرف بیدار کردن برادرانم از روی تخت در صحن حیاط و روانه کردن آنان به داخل کوچه بود و از سوی دیگر می‌خواست من و خواهرم را از گهواره‌ی در حال حرکت طبقه‌ی دوم ساختمان نجات دهد. برادران این‌بار از اوامر مادر سرباز می‌زدند و می‌خواستند که در هر صورت در کنار او باشند. من هم که عبور از پله‌های پریچ و خم طبقه‌ی دوم به داخل سرسرا و از آن‌جا به داخل حیاط را در میان آن تکان‌های شدید به همراهی خواهرم ممکن و مصلحت نمی‌دانستم، با داد و فریادهای جان‌خراش خود، اصرار داشتم تا با خواهر خواب‌آلود و ترسیده‌ی خود در بغل، از ایوان طبقه‌ی دوم مستقیماً به داخل حیاط پرت شوم. سرانجام مثل همیشه، راه حل مادرانه به دامن رسید و او، با برادرانم از بلندای تخت داخل حیاط، دخترک را که با دست‌های لرزان من از ایوان آویزان شده بود، از من گرفتند و به سلامت از حیاط بیرون بردند.

همه‌ی این تفصیلات در کم‌تر از ۴۰ ثانیه اتفاق افتاد و پس از آن، چون خود انگیزه‌ی پریدن از ایوان را از دست داده بودم، به ناچار، راه پله‌ها را در پیش گرفتم و از زیر سقف‌های پر تیر و چوبی که همچون گهواره، همچنان می‌لرزید خود را به صحن حیاط رساندم و قبل از این‌که مادر برای دسترسی به من، خود را به طبقه‌ی دوم برساند، با او، در داخل کوچه به خیل همسایگانی پیوستیم که جملگی از روی ناچاری، دست‌کم برای همان چند لحظه زمین لرزه‌ی اولیه، با تن‌های لرزان و چشمانی گریان از پی آمده‌های این سانحه در داخل کوچه به دور هم جمع شده بودند و برای نجات، از خدا استمداد می‌کردند.

تا آن‌جایی که نگارنده به خاطر دارد، حدود ۴۵ تا ۵۰ ثانیه زمین لرزید و به تبع آن، تیر و چوب‌های سقف خانه‌ی ما هم مرتباً تکان می‌خورد و صدا می‌کرد. کارشناسان و متخصصانی که بعدها این سوانح را ارزیابی نمودند قدرت زلزله‌ی ساعت ۲۳ روز ۲۵ مردادماه سال ۱۳۳۷ (برابر با روز ۱۵ اوت سال ۱۹۵۸ میلادی) را در شهرستان نهاوند $6/7$ در مقیاس ریشتر برآورد کردند. بررسی و تفحص برای آگاهی از خسارت‌های جانی و مالی در بین همسایگان هر کوچه، کوچه به کوچه و کوی به کوی آغاز شد و خیلی زود دریافتیم اگر چه خانه‌های زیادی دچار

شکستگی دیوار و سقف و ستون شده بودند، ولی دست کم در آن ساعات اولیه، نشان از تلفات جانی زلزله نبود. مگر جوانی که در کوچه‌ای فرعی از کوچه ما، به علت پریدن از ارتفاع دچار شکستگی دست و پا شده بود و در همان دقایق اولیه او را بر روی نردبانی از منزلش به خارج از کوچه‌ها حمل می‌کردند و ما هم به کمکشان شتافتیم.

لرزه‌ها و پس‌لرزه‌ها کمی طول کشید و سپس آرام شد. به دور از چشم خانواده، در داخل کوچه، سر به داخل حیاط زدم و تیر حتمال ایوان و ستون‌ها و تیرهای سقف دو طبقه را به کمک چراغ قوه‌ای که داشتم به سرعت واریسی کردم. همه بر روی پایه‌ها و دیوارهای خشت و گلی خود جا به جا شده بودند و «درزی‌های هم از خود باقی گذاشته بودند، در عین حال هیچ کدام فرو نریخته بودند. دیوارهای خشتی یک متر و چارکی و تیرهای خشک تبریزی روی آن‌ها و روی ستون‌ها، هم چنان استوار و پابرجا، مفصل‌های این ساختمان ربع‌قرنی آن زمان را محکم نگهداشته بودند. این ساختمان در محله‌ی آقایان در اول کوچه‌ی آل‌آقا، یادگاری از پدر بزرگ مادری‌ام مرحوم حاج هدایت تاجر بود که اینک با این زلزله مهیب، همچنان سالم باقی مانده بود و من هم از مقاومت آن در شگفت بودم. به کوچه برگشتم و خیلی سریع برای کاستن از اضطراب مادر به او گزارش دادم که در صندوق‌خانه و اتاق‌ها و راهرو و سرسرا و ایوان، نشانی از شکاف عمیق دیده نمی‌شود. فقط قدری گچ‌کاری‌ها ترک ریز برداشته و کمی تیرها لغزیده‌اند و در زیر آن‌ها جا به جایی چشم‌گیری مشاهده نمی‌شود.

از چهره‌ی مادر خواندم که برای سالم ماندن خانواده و ساختمان خدا را شکر می‌کند و از خدا می‌خواهد همه‌ی خانه‌ها و اهالی آن‌ها سالم بمانند. او در اهمیت ساختمان مسکونی ما گفت: آخر این ساختمان کار معمار پیر خانواده‌ی ما، مرحوم مشهدی علی اکبر خیری است. او برای پی‌ریزی دیوارهای ستبر و آرایش و استقرار تیرهای این بنا تدابیر زیادی به کار بسته و زحمات زیادی کشیده است.

مادرم افزود، پس از چند روز تلاش بی‌وقفه آن معمار پیر با دستیاری بت‌ها و کمک بی‌دریغ کارگران هوشمند و نیرومند خود در ۲۵ سال پیش، «شاه تیر» یا همان «تیر حتمال» ۱۲ متری را بر فراز ایوان حمل کردند و در جای خود مستقر ساختند. مرحوم پدرت با استقرار

این تیر، فوری گوسفندی قربانی کرد تا نشانه‌ای از سپاسگزاری او به درگاه خدا باشد که معمار پیر توانسته است با دست خالی و فقط به کمک طناب و زور بازوی کارگران، این «حمّال» ۱۲ متری را از وسط بر روی ۲ ستون و از طرفین بر فراز دیوار ایوان جاسازی کند. درون دیوارها و به‌خصوص در زیر کنگی تیرهای سقف در هر دو طبقه با کار گذاشتن تیرهای کمکی و دیوارهای کلاف‌بندی شده، ساختمان طوری مقاوم‌سازی شده است که توانست زلزله‌ی مهیب امشب را تحمّل کند. آن‌گاه یادآور شد که در ۲۰ سال پیش، هر دو طبقه‌ی همین ساختمان، سیل مهیب شهریورماه ۱۳۱۷ نهاوند را نیز تحمّل کرده است. زیرا، علاوه بر یورش جریان سیل روز اول، چندین روز دیگر نیز همی قسمت‌های طبقه‌ی هم‌کف محلو از سیلاب بود و چند ماه بعد که برای سکونت دوباره به این خانه روی آوردیم، خانه در مجموع خم به ابرو نیاورده بود و این، نشان از محکم‌کاری معمار پیر در ساختن این خانه است.

آن‌گاه برایم مسلم شد ساختمانی که به دست این معمار توانا طراحی و پی‌ریزی شده عملاً توانسته است دو حادثه‌ی مخرب سیل ۱۳۱۷ و زلزله‌ی بیست سال بعد را پشت سر بگذارد و هم‌چنان پابرجا بماند.

در سال ۱۳۶۰ که به اجبار این خانه‌ی موروثی را فروختیم، این بنا هم‌چنان پایدار مانده بود و امروز که در سال ۱۳۸۰ مشغول نوشتن این خاطرات هستم، این ساختمان به ظاهر کهنه و فرسوده، هنوز هم مورد استفاده‌ی صاحب فعلی آن است و آن را هم‌چنان مقاوم می‌بینیم. امّا موضوعی که در این بخش قابل طرح است این است که معماران و بنایان اصیل محلی با دانش بومی و آگاهی خود از مصالح ساختمانی محلی و با مهارت‌های تجربی ریشه‌داری که از ساخت و ساز و روش‌های مقاوم‌سازی خانه‌های مسکونی در مناطق نسبتاً سردسیری مثل نهاوند داشتند، بناهایی هر چند ساده و ارزان قیمت، ولی مستحکم و مقاوم از خود به یادگار گذاشته‌اند، که نشان از دانایی و درایت همراه با وجدان پاک آنان در ارائه‌ی خدمات صادقانه به مردم دارد.

بررسی تاریخیچه‌ی معماری و بنایی در نهاوند و معرفی چهره‌های تاریخی در این مورد، زمینه‌ای است که خود نیاز به مطالعه به توسط خبرگان متقدم و هم‌شهریان کهن سال دارد که امید است گروه مصاحبه‌ی مؤسسه فرهنگی علمیرادیان هر چه زودتر به آن بپردازد. از باب شاهد مثال،

به نقل از استاد تاریخ و همشهری گرامی جناب آقای دکتر عزیزاله بیات ذکر می‌شود که خانه‌ی پدری ایشان در محله‌ی «زیر چقا»ی نهاوند، قدمتی حدود ۳۰۰ ساله دارد و آن چنان پابرجاست که استاد بیات هر سال چند روزی را در این خانه به استراحت می‌پردازد و آن قدر آباد و قابل استفاده است که از مهمان‌های خود نیز در همان جا پذیرایی می‌کند.

بنابراین لازم است که به معماران و بنّایان قدیمی نهاوند درود بفرستیم و دانش بومی و مهارت و هنر مقاوم‌سازی آنان را در ساخت و ساز بناهای مسکونی قدیمی یادآوری کنیم و ارج گذاریم. چه آن‌که ساخته‌های دست آنان گرچه به ظاهر ساده و عموماً با استفاده از مصالح محلی بوده است، ولی به تجربه ملاحظه کرده‌ایم آن‌ها در مقابل سوانحی مهیب چون سیل ۱۳۱۷ و زلزله‌ی ۱۳۳۷ سرسختانه از خود مقاومت نشان داده‌اند و این می‌تواند درسی برای معماران تحصیل‌کرده و مهندسان جوان جامعه‌ی امروز باشد تا در طراحی و اجرای بناها و به ویژه ساختمان‌های مسکونی از روّیه‌ی مقاوم‌سازی متقدمان هم‌حرفه‌ی خود سرمشق بگیرند.

ماجرا به آن شب تاریخی و زلزله‌ی نیمه شب ۲۵ مردادماه ۱۳۳۷ پایان نیافت و تا حدود یک ماه پس از آن، "پس لرزه‌ها" ادامه داشت. به طوری که اکثر مردم شهر برای بازگشت به خانه‌های خود رغبت نداشتند. عده‌ی زیادی راهی اقامتگاه موقت در وسط خیابان‌ها و کنار مسیل و باغ‌های حومه‌ی شهر شدند و عده‌ای دیگر به صورت اسکان موقت در باغ موقوفه‌ی مرحوم آیت‌اله زین‌العابدین سجادی (مشهور به باغ آقا بزرگه) مستقر گردیدند.

ما آن شب را در کنار مسیل پشت دروازه گذراندیم و تا یک ماه بعد در زیر چادر اهدایی اداره‌ی کشاورزی در باغ آقابزرگه سر کردیم. من از ساعات اولیه‌ی صبح روز ۲۶ مرداد، ضمن گردش در شهر، به‌خصوص مراجعه به مبادی ورود و خروج وسایل نقلیه به شهر، مرتباً از اوضاع و احوال روستاهای اطراف خبر می‌گرفتم و ماحصل اطلاعاتم - موثق و غیر موثق - تا اذان صبح این بود که در روستاهای دهستان علیا در جنوب و شرق شهرستان خرابی زلزله ناچیز بوده ولی در پاره‌ای از روستاهای دهستان سفلی و نیز در دهستان‌های سلگی و خزل خسارات جانی و مالی زلزله‌ی شب پیش، متأسفانه زیاد بوده است.

بنابراین اطلاعات، بامداد روز ۲۶ مرداد سوار بر موتورسیکلت عازم روستاهای دهستان

سفلی شدم. در گذر از جوار روستاهای حاجی آباد، کفراش، دهفول و برزول همه جا مردم وحشت زده از زلزله‌ی شب پیش، از خسارات جانی و مالی محدود در روستاهای خود صحبت می‌کردند، در حالی که با استناد به شنیده‌ها می‌گفتند: خرابی در روستاهای دیگر به مراتب بیش‌تر از روستاهای آنان بوده است.

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که به روستای «دورنه» رسیدم. از دورگاه، وضع روستا آشفته به نظر می‌رسید و نشان می‌داد که خرابی زلزله در این جا غیر از روستاهای پیشین است. ساختمان‌ها ویران شده بودند و مردان پر تلاش به شدت در کار بیرون کشیدن زخمی‌ها از زیر آوار بودند و در مجموع عملیات نجات و امداد را به عهده داشتند. در نزدیکی روستا، زنان زیادی گرد هم آمده بودند و دمی از شیون باز نمی‌ماندند. مردان زیادی هم در سوی دیگر سخت مشغول بودند. خود را به جمع مردان رساندم. آنان در حال جابه‌جایی قربانیان زلزله‌ی شب پیش که در همان نگاه اول زیاد از ده نفر به نظر می‌رسید، بودند. این منظره‌ی رقت‌بار احساسات هر بیننده‌ی را برمی‌انگیخت.

آن‌چه که برای نگارنده در آن پگاه غمگین جالب توجه بود و باعث حیرت، این بود که در بین مردان سرگرم در جابه‌جایی زخمی‌ها و قربانیان، تعدادی از کسبه‌ی شهری را دیدم که داوطلبانه امدادرسانی می‌کردند. یکی از آن‌ها فردی به نام «مشهدی محمد» بود که دکانی در بازار سنگ میل، بازارچه‌ی صمصام روبه‌روی منزل شهاب داشت و به کار خرید و فروش پشم و کشک و روغن اشتغال داشت. او را می‌شناختم. ولی در آن پگاه حتی حال و حوصله و فرصت سلام و احوال‌پرسی با او نبود. چه آن‌که مشهدی محمد و دستیاران شهری او سخت مشغول بودند. او را در لحظه‌هایی دیدم که مشغول توزیع کفن بر روی جنازه‌ها بود. در حالی که از رسیدگی به زخمی‌ها نیز لحظه‌ای غفلت نمی‌کرد.

برای نگارنده در آن روز و امروز، این مهم نبود که مشهدی محمد و دستیاران شهری او در آن لحظات طاقت‌فرسا چه کار می‌کردند. مهم این بود که آنان چگونه از مرکزیت خرابی زلزله در این روستا مطلع شده‌اند؟ با چه وسیله‌ای خود را در آن صبح به این روستا رسانده بودند؟ و از همه مهم‌تر، وقتی که همه‌ی مردم شهر در شب پیش، یک شب پراضطراب و دلهره را همه با هم در

کوچه‌ها و خیابان‌ها سرکرده‌اند، اینان چگونه خانه و زندگی خود را رها ساخته و کی به این روستا آمده بودند که اکنون قبل از طلوع آفتاب، این همه در امداد و نجات پیش قدم شده‌اند؟ فراموش نشود که در سال ۱۳۳۷، روستاهای شهرستان نهاوند نه برق، نه جاده‌ی اسفالت و نه تلفن ثابت داشت و طبعاً از تلفن همراه «موبایل» و دورنگار (فاکس) و غیره نیز برای اطلاع‌رسانی خبری نبود. من در آن پگاه غمناک مؤثرترین نظام «مدیریت بحران» را در کار گروهی امدادگران داوطلب شهری که شاید خیلی از آن‌ها حتی سواد خواندن و نوشتن را هم نداشتند ملاحظه کردم. آن‌ها این شیوه‌ی مدیریت خودجوش در این لحظات بحرانی را در کدام دانشگاه فرا گرفته بودند؟ انگیزه‌ی این همدردی و همدلی و همراهی سازمان‌یافته‌ی آنان برای مشارکت در عملیات امداد و نجات چه بود؟ چگونه می‌توان این انگیزه را شناسایی کرد و آن را مبنای فعالیت‌های مشارکت مردم برای برنامه‌های توسعه و عمران در سطح ملی قرار داد؟

پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند بررسی‌های علمی به توسط جامعه‌شناسان تجربی است. ولی درسی که از آن روز برای نگارنده، و از سایر حوادث و سوانح برای دیگر صاحب‌نظران باقی مانده است و می‌ماند، این است که مردم و به‌ویژه مردم عادی کوچه و بازار، همواره آماده‌ی مشارکت خودجوش، داوطلبانه و مسئولانه در فعالیت‌های خیرخواهانه بوده‌اند و می‌باشند. این نوعی مشارکت و مدیریت خودجوش است که تابع هیچ اصل و قانون و ماده و تبصره‌ای نیست. این مشارکت و مدیریت خودجوش را ملت ایران بارها و بارها در جریان سوانح سیل و زلزله از جمله در فارسینج اسدآباد (۱۳۳۶) بوئین‌زهرا ی قزوین (۱۳۴۱) و منجیل و رودبار گیلان (۱۳۶۹) و طارم علیا در زنجان (۱۳۶۹) و در خیلی جاهای دیگر به بوته‌ی آزمون گذاشته‌اند.

مشهدی محمد و دستیارانش را به حال خود گذاشتم و به بازدید از چند روستای دیگر دهستان سفلی و حاشیه‌ی جنوبی دهستان سلگی ادامه دادم و آن‌گاه به قصد دادن گزارش شفاهی این بازدیدها، راهی شهر شدم. می‌دانستم که در این موقع بحرانی، معمولاً فرمانداری ستاد عملیات اجرایی است. یک راست به ساختمان فرمانداری و دفتر کار فرماندار مراجعه کردم.

فرماندار شهرستان نهاوند در آن زمان شخص نسبتاً مستی بود به نام آقای عضدی که گویا از شاه‌زادگان قاجار و از اهالی محترم ملایر بود. در کنار او، علاوه بر کارمندان و مراجعین

متعددی که در اتاق او بودند، مرحوم علی محمدخان ظفری پسر بزرگ ظفرالسلطان نهاوندی هم حضور داشت. گویا وی رئیس یا عضو هیئت مدیره و یا مدیرعامل جمعیت شیر و خورشید سرخ شهرستان نهاوند بود. سریعاً فرصتی به دست آوردم و گزارش مشاهدات خود و سنگینی خسارات جانی و مالی در روستای دورنه را به عرض آنان رساندم. فرماندار به گزارشم گوش داد و دیگری در مقام اعتراض، گزارش مرا اغراق آمیز خواند و اضافه کرد که وضع در دیگر روستاهای دهستان سفلی به مراتب بدتر از این است و تواز آن اطلاع نداری! در حالی که واقعاً آن چنان که او می گفت نبود!

فرماندار و مسئول شیر و خورشید سرخ سپس به مذاکرات معمول برای نحوه‌ی بررسی و تعیین ابعاد سانحه و چگونگی اعزام مأمورین دولتی برای انجام این مهم ادامه دادند و حتی پس از شنیدن گزارش نگارنده، هنوز هم نمی خواستند بپذیرند که نیروهای داوطلب غیردولتی در خیلی از روستاهای آسیب دیده در همان لحظات، مشغول انجام حیاتی ترین تلاش ها برای امداد و نجات بازماندگان و مصدومین سانحه بودند و آن قدر مجهز بودند که حتی از بردن تعدادی کفن برای قربانیان حادثه نیز غفلت نکرده بودند.

حوالی ظهر بود که مأمورین دولتی پس از کسب تعلیمات اداری از این ستاد راهی روستاها شدند و طبعاً، با ورود آنان به هر روستا، دیگر جایی برای خدمت رسانی نیروهای داوطلب باقی نمی ماند و بدین ترتیب، نظام امداد و نجات از صورت مردمی و خودجوش به صورت دولتی و "حاکم فرموده‌ی" نظام بوروکراتیک درآمد.

به رغم ناخوشنودی بزرگان ستاد از شیوه‌ی اطلاع رسانی ناشیانه، ولی صادقانه‌ی نگارنده در ساعتی پیش، باز هم از سوی مسئولین مربوط کار بازدید از روستاهای دهستان های سلگی و خزل شفاهاً به این جانب واگذار گردید تا در جریان بازدیدهای رسمی مقامات و کمک رسانی های بعدی بتوانم در خدمت ستاد باشم. این مأموریت را به ناچار پذیرفتم و راهی حوزه‌ی مأموریت خود شدم. آن روز و روز بعد، هم چنان با استفاده از موتورسیکلت به بازدید خود از روستاها ادامه می دادم و مرتباً گزارش خرابی ها را به همان شیوه‌ی روز اول به ستاد گزارش می کردم و همواره احساس می کردم که بیان مشاهداتم مثل روز اول مطلوب طبع مسئولان مربوط واقع

نمی‌شود.

کم‌کم متوجه شدم که ستاد در واقع به تسخیر بزرگ مالکانی در می‌آید که هر یک سعی وافر داشتند تا میزان خرابی‌های زلزله را در روستاهای مورد مالکیت خود به میزانی خیلی بیش‌تر از آنچه واقعیت داشت جلوه دهند و از آثار اولیه‌ی این اشراف بزرگ‌مالکان در هیئت‌های ستادی هم‌این بود که از بعد از ظهر روز دوم که به تدریج کمک‌های شیر و خورشید به صورت چادر و مواد خوراکی و لوازم اولیه‌ی زندگی برای کمک مصدومین و بی‌خانمان‌ها به منطقه سرازیر شد، مقدمتاً روانه‌ی روستاهایی می‌شد که از حیث میزان خسارت‌های جانی و مالی در اولویت نبودند و همین مقدمه‌ای شد تا روستاهای خرده‌مالک و یا «ضعیف‌مالک» که در عین حال از حیث میزان خسارت‌ها می‌باید در اولویت قرار می‌گرفتند، از این قبیل کمک‌های اولیه، آن هم در آن دو روز اول، محروم بمانند و همین هم باعث بروز یک سلسله تبعیض‌های بعدی در جریان بازسازی روستاهای خسارت‌دیده از زلزله‌ی شبانگاه ۲۵ مرداد گردید.

تا جایی که به خاطر دارم، روز سوم پس از سانحه‌ی زلزله، ریاست عالی‌هی شیرخورشید سرخ ایران، شمس پهلوی، به همراه دکتر حسین خطیبی مدیرعامل شیر و خورشید سرخ به نهاوند آمد و بازدید بس «تشریفات مآبانه» از چند روستای خسارت‌دیده‌ی دهستان‌های سفلی و سلگی و خزل داشت. یک یا دو روز بعد نخست وزیر وقت، دکتر منوچهر اقبال برای بازدید و دلجویی از زلزله‌زدگان به نهاوند وارد شد و یک راست راهی مرکز دهستان خزل، روستای فیروزآباد (شهر فیروزان فعلی) گردید.

ذکر دو خاطره از این دو بازدید خالی از لطف نیست. شمس پهلوی در گذر از پل حاج علیمراد دستور داد اتومبیل را متوقف کنند و با همراهان خود در وسط پل به تماشای رودخانه پرداخت. محافظان و گارد اسکورت جاده‌ی منتهی به پل را از دو طرف بستند و شاهدخت به اتفاق دو سه نفر همراهان خود مدتی از بالای پل رودخانه‌ی هرّم آباد را که از آن‌جا می‌گذشت نظاره می‌کرد. اعضای هیئت همراه که در اتومبیل‌های دیگری به دنبال اتومبیل شاهدخت در حرکت بودند، در آن سوی پل توقف کردند و شاهدخت هنوز مشغول دیدن رودخانه و لذت‌بردن از جریان رود و حتی عکس‌برداری از زیبایی‌های طبیعی آن منطقه بود. در همین حال بود که از

دور می‌دیدم که پیشخدمتانی آراسته از بین هیئت همراه، با یک سینی نوشابه با انضباط و «اتیکت» کامل، پیاده از یک سوی پل راه‌افتادند و در وسط پل از والا حضرت و چند نفر همراهان تهرانی او پذیرایی کردند.

نگارنده که در کنار موتورسیکلت خود در حدود یک صد متری پل متوقف شده بود و در کنار تعداد زیادی از روستاییان خسارت دیده‌ی روستاهای وَسَج و کُرته و شاید لیلی یادگار و گوشه سعد و قاص، از دور با حسرت به این منظره می‌نگریستم، آرزو می‌کردم که ای کاش این شاهزاده‌ی مسئول شیر و خورشید سرخ کشور (هلال احمر فعلی) که محققاً در اجرای وظایف محوِّله برای دلجویی و التیام بخشیدن آلام مردم محروم مبادرت به این بازدید کرده است، به جای نظاره‌ی پل و زیبایی‌های رودخانه و یا لااقل به موازات آن، کمی این طرف‌تر، به میان مردم می‌آمد و مرهمی بر زخم‌های تازه‌ی آن مردم آواره از زلزله دو سه شب پیش می‌نهاد.

این خاطره برای همه درس‌ها و پیام‌هایی دارد. از جمله در مواقع بروز سانحه، به هنگامی که فردی در مقام یک شخص حقیقی یا حقوقی قرار است به عنوان بازدید کننده از مناطق آسیب‌دیده به میان مردم برود، باید عملاً در جمع آنان حاضر شود و با حضورش به آن‌ها قوت قلب بدهد. ملاحظات انسانی - اجتماعی حکم می‌کند که حداقل در آن ساعات محدود و آن هم در حضور مردم به دور از تشریفات و بزرگ‌نمایی سرکند، در آن لحظات با مردم همدردی نماید و هم‌چنان‌که مردم آسیب‌دیده در آن مواقع بحرانی هرگز نمی‌توانند در فکر دیدن مناظر طبیعی و اقتناع حظّ بصر خود باشند، مقامات بازدید کننده هم مثل مردم عمل کنند.

و اما خاطره‌ی دوم از بازدید نخست وزیر وقت دکتر منوچهر اقبال است. آقای نخست‌وزیر چند روز پس از واقعه به شهرستان نهاوند و مرکز خزل، روستای فیروزآباد آمد. به هنگام ورود او نگارنده هم در فیروزآباد بود.

نیروهای نظامی سپاه غرب به منطقه وارد و به‌خصوص در منطقه‌ی خزل مستقر شده بود. جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران چادرهای متعددی در منطقه برپا کرده و عوامل آن با لباس‌های مخصوص مشغول رفت و آمد بودند. کارکنان بهداشت استان پنج در منطقه مستقر بودند. بیمارستان صحرائی دایر شده بود. نیروهای ارتشی با تلاشی وصف‌ناپذیر در کار احداث یک

فرودگاه موقت برای بازدید یک شخصیت والاتر، یعنی شاه، سرگرم بودند. همه‌ی این تأسیسات تشریفاتی در یکی از مناطق روستاهایی شرق فیروزآباد (یعنی در محدوده‌ای بین روستاهای ده موسی، عبدالملکی و بره‌فراخ) برای بازدید نخست‌وزیر و بازدید مهم بعدی برای شاه برپا شده بود. دکتر اقبال وارد شد. مسئولین لشگری و کشوری طراز اول در صفی منظم، هر یک گزارش عملکرد نیروهای تحت فرماندهی خود را در خدمت به زلزله‌زدگان ارائه دادند و آن‌چنان وانمود کردند که همه چیز به بهترین وجه خود برای کمک به زلزله‌زدگان انجام شده است. این گزارش‌ها نخست‌وزیر را مشعوف کرد، شاید به این خاطر که یکی دو روز بعد که شخص اول مملکت از این صحنه بازدید می‌کند موجبات رضایت خاطر مبارک فراهم می‌گردد!

به هنگام بازدید از ردیف چادرهای متعددی که برای اسکان موقت زلزله‌زدگان برپا شده بود، نگارنده خود را در داخل معدود بازدیدکنندگان جای داد و در چند قدمی نخست‌وزیر به راه افتادم. چادرهای خالی از سکنه یکی بعد از دیگری بازدید شد. چادر بهداری موقت هم بدون این‌که مریضی درون آن باشد بازدید شد و وقتی سؤال شد که چرا مصدوم و بیماری در این جا بستری نیست؟ از سوی متصدیان مربوط پاسخ داده شد که همگی مداوا و مرخص شده‌اند. این پاسخ‌ها مرتباً به رضایت خاطر نخست‌وزیر می‌افزود.

در انتهای ردیف چادرها، گروهی از روستائیان یکی از روستاهای به شدت خسارت‌دیده‌ی هم‌جوار که از حیث تقسیمات کشوری جزء شهرستان تویسرکان محسوب می‌شد گردآمده بودند.

در بین آنان، سیدبابا، یکی از سادات زراعت‌پیشه‌ی آن منطقه‌ی روستایی را به عنوان یک رهبر محلی بسیار خوش‌نام می‌شناختم. همین‌که نخست‌وزیر در انتهای ردیف چادرها لحظاتی درنگ کرد، از بین آن گروه سیدبابا قدم پیش‌نهاد و با کلامی نافذ و قاطع و به دور از هرگونه تشریفات چاپلوسانه قریب به این مضمون گفت که آقای صدر اعظم، خانه‌های روستای ما هم خراب شده و مصدومین و بیماران هم‌چنان در هوای آزاد بی‌خانمان افتاده‌اند. بفرمایید به ما هم چادر بدهند تا مردم را در زیر آن‌ها جا بدهیم. ضمناً اضافه کرد که هیچ یک از این تأسیسات اسکان و امداد که در این جا برپا شده، مورد استفاده‌ی هیچ کس تاکنون قرار نگرفته و از آن‌ها در

روستای ما، که بارها هم در این چند روزه مورد بازدید مسئولین مربوط قرار گرفته است، وجود ندارد. ما شدیداً به چادر احتیاج داریم، بفرمایید به ما هم چادر بدهند.

تأکید پی در پی سید بابا برای گرفتن چادر از رئیس الوزراء از یک سو، و دفعتاً آگاهی نخست وزیر از نادرست بودن گزارش های ارائه شده توسط متصدیان از سوی دیگر، ناگهان او را عصبانی کرد. ولی او که جرئت ایراد و اشکال گرفتن به مسئولین و مأمورین را که در اطراف او، گزارش کذب به او داده بودند نداشت، به ناگهان بر سیدبابا غرید و قریب به این مضمون گفت: مرده که، من که چادر زیر بغل ندارم که به تو بدهم که هی از من چادر می خواهی؟ و بلافاصله، سیدبابا هم با کمال خون سردی و با همان کلام نافذ و قاطع خود قریب به این مضمون پاسخ داد: جناب صدر اعظم، بیخشید، درست است که زیر بغل ندارید، ولی بر سر که دارید! و قبل از این که متظر عکس العمل نخست وزیر باشد با صلابت هرچه تمام تر از نخست وزیر روی گرداند و عزم بازگشت به روستایش را نمود.

نخست وزیر که به وضوح می دید که یک پیرمرد روستایی چگونه شخصیت او را با خون سردی تمام لگدمال کرد، بدون این که امر و نهیی برای تنبیه سیدبابا بکند به سرعت راه بازگشت را در پیش گرفت و به همهی همراهان لشگری و کشوری فهماند که انگار حرف آن روستایی پیر مرد را نفهمیده و یا اصلاً نشنیده است. از این رو، هیچ یک از مقامات حاضر در آن صحنه در آن بازدید هم در مقام تنبیه و تلافی از سیدبابا برنیامدند. ولی بعدها، شاید همین تنبیه برای سید بابا بس بود که مأمورین خیلی دیر به سراغ روستایشان رفتند و یا اصلاً کمک شایان توجهی به زلزله زدگان آن روستا نفرستادند، چه آن که از آن بیم داشتند که ناگزیر می باید باز هم با سیدبابا روبه رو شوند!

یکی از آخرین روزهای ماه مرداد و یا یکی از اولین روزهای شهریورماه ۱۳۳۷ شاه با هوایمای نظامی وارد فرودگاه موقت فیروزآباد شد. تمام مقامات لشگری و کشوری شهرستان نهاوند و استان کرمانشاه و سپاه باختر در آن فرودگاه در صفوف منظم جاسازی شده بودند. نگارنده شرح واقعه را از این بازدید که قبل از ظهر به عمل آمد به یاد دارد و آن را به شرح زیر نقل می نماید.

تا آن جایی که به خاطر دارم به قرار مسموع، هواپیمای شاه در حوالی ساعت ده تا یازده در فرودگاه فیروزآباد بر زمین می‌نشست. سربازان باند خاکی فرودگاه را ساخته و خوب کوبیده بودند. نگارنده در حوالی ساعت هفت و نیم صبح می‌دید که هنوز سربازان با تعدادی ماشین آلات راه‌سازی مشغول صاف کردن، کوبیدن و آب‌پاشی حواشی باند فرودگاه بودند. صفوف منظم نظامیان در خطی راست در کنار باند مستقر بودند. جایگاه مخصوص تدارک شده بود. محل‌هایی مشخص برای فرماندهی سپاه باختر و استانداری و سایر مقامات بلندپایه لشگری و کشور معین شده بود و همگی با لباس‌هایی آراسته در جایگاه مخصوص خود جاگیر می‌شدند. صفی هم برای استقرار بزرگ مالکین شهر تدارک شده بود و هر یک پس از ورود به فرودگاه، حوالی ساعت هشت و آماده شدن، به حال ایستاده در آن صف مستقر می‌شدند تا شاه پس از فرود آمدن از جلوی آن‌ها بگذرد و اینان تعظیم کنند و احياناً به شرف دست‌بوسی نائل شوند!

برای کارمندان و خدمه‌ی مربوط، جایگاه مشخصی در نظر گرفته نشده بود و لذا نگارنده هم مثل دیگر کارکنان بی‌نام و نشان، در چند قدمی پشت صف مالکین ایستاده بودم و در این جا بود که می‌دیدم خوانین و بزرگ مالکانی که فاصله‌ی سی کیلومتری جاده‌ی خاکی نهند تا فیروزآباد را طی کرده و خود را با اتومبیل‌های شخصی به فرودگاه موقت فیروزآباد رسانده بودند، در پشت صفوف و در پناه اتومبیل‌های خود، لباس عوض می‌کردند، کراوات می‌زدند، کفش عوض می‌کردند و با ظاهری کاملاً آراسته و تمیز، بدون این‌که نشانی از گرد و خاک جاده بر چهره و لباس آن‌ها دیده شود، مرتب و منظم در جایگاه خود، به دیگر بزرگ مالکین می‌پیوستند تا در عدد مستقبلین صاحب نام و نشان به حساب آیند. در حالی که نه سیدبابا به عنوان یک رهبر صاحب نام محلی و نه هیچ‌یک از صاحب‌نامانی از این دست در آن جمع حضور داشتند.

شاه آمد. مراسمی بس تشریفاتی به عمل آمد. گزارش نظامی منطقه و نیز استان به عرض رسید. مسئولین شیر و خورشید هم گزارش دادند. همه‌ی گزارش‌ها حاکی از درستی انجام کارها و مطمئن کردن خاطر خطیر ملوکانه از پیشرفت عالی خدمات به زلزله زدگان بود. اتومبیل شاه به سوی روستای فیروزآباد به راه افتاد. حلقه‌ی اسکورت‌های نظامی و امنیتی هرگز اجازه‌ی نزدیک شدن به روستایان و کارمندان بی‌نام و نشان را به شاه نمی‌داد و لذا دورادور شاهد

توقف‌های شاهانه در مواقع مختلف بودند!

در مدخل روستای فیروزآباد عده‌ای از روستاییان متخب را به صف کرده بودند تا در صورت لزوم، شاه از مقابل آن‌ها بگذرد و در صورت تمایل با آنان مذاکره نماید. همین‌طور هم شد. اتومبیل شاه در مقابل آن‌ها ایستاد. شاه از چند نفر معمر محلی سؤالاتی کرد و سپس به نوجوانی با لباس عشایر محلی نزدیک شد و همان‌جا درنگ کرد. در این‌جا چون من خود شاهد گفتم و گوی آن‌دو نبوده‌ام، ناگزیر مضمون سخنان رد و بدل شده را از روایانی که خود آن‌ها نیز معلوم نیست حضور داشته و یا شنیده‌اند، نقل می‌کنم.

شاه از نوجوان عشایری می‌پرسد که زلزله چه خسارتی به تو رسانده است؟ او جواب می‌دهد هیچ چیز، من فقط شرفیاب شده‌ام تا امانتی را که «پدرت» به «پدرم» اعطا کرده است به تو برگردانم. چون شاه با شگفتی جویای موضوع و مسئله می‌شود، نوجوان عشایری می‌گوید که در بیست و پنج سال پیش پدرت به خاطر همکاری پدرم با نیروهای ارتشی در خلع سلاح الوار، این مدال را به پدرم اعطا می‌کند و من امروز آن را برمی‌گردانم زیرا همان ارتش، چند سال است که به دلایل نامعلوم پدرم را در زندان فلک‌الافلاک نگه داشته است و این در شأن یک صاحب مدال نیست که در زندان باشد. پس یا مدال را پس بگیر و یا پدرم را که دارنده‌ی مدال است آزاد کن. شاه متغیر و مغموم می‌شود و دم بر نمی‌آورد. ولی روایان این خاطره می‌گویند که شاه مدال را پس نمی‌گیرد و ضمن اوامری که آهسته به یکی از سران ارتشی حاضر در آن‌جا صادر می‌کند پدر نوجوان عشایری چندی بعد آزاد می‌شود.

موکب ملوکانه با اسکورت‌های نظامی و امنیتی خود، سپس رو به جنوب از فیروزآباد عازم روستاهای سه‌گانه‌ی کههریز شد. در یکی از روستاهای کههریز، گویا کههریز دوم، که خرابی خانه‌ها زیاده از حد بود، برای بازدید شاه در نظر گرفته شده بود. در مدخل همین روستا بود که مسئولین اجازه داده بودند عده‌ای از کسبه‌ی شهری نیز برای عرض خواسته‌های خود حضور داشته باشند. به هنگام ورود شاه به این روستا، نگارنده در فاصله‌ای بیش از یک صد متر شاهد عبور شاه از جلو صف کسبه‌ی شهری و روستاییان کههریز بود و طبعاً نمی‌توانستم گفت و گوها را به گوش خود بشنوم.

شاید شاه در مواجهه با کسبه‌ی نهاوندی که اتفاقاً در بین آنان دو طلبه جوان هم حضور داشتند قدری غافل‌گیر شده بود. از این رو گفت و گوی وی با مستقبلین بسیار مختصر بود. ولی به

نقل از راویان، در همین جا بود که طلبه‌ی جوان آقای محمدعلی حیدری (بعدها، شهید آیت اله حیدری، نماینده مردم شهرستان نهاوند در مجلس شورای اسلامی و امام جمعه‌ی نهاوند، از شهدای ۷ تیر ۱۳۶۰) بنای جرّ و بحثی دوطرفه را با شاه گذاشت و همان‌جا در حضور همگی، بدون ترس و واژه از او و اطرافیان، ناسیونالیزم به اصطلاح مثبت مورد ادعای شاه را به باد انتقاد گرفت و شاه هم خیلی زودتر از آن‌چه انتظار می‌رفت آن صحنه را ترک گفت. گویا همین هم مقدمه‌ی تبعید شهید حیدری در چند وقت بعد گردید.

نگارنده چون از دور شاهد این گفت و گو بوده است و از چند و چون بحث انتقادی شهید حیدری با پهلوی دوم در آن روز تاریخی از سال ۱۳۳۷ اطلاع کافی ندارد، از کسبه‌ی متقدم نهاوندی و یاکسانی که حضور داشته‌اند تقاضا دارد که مشروح آن جدال لفظی را برای ثبت و درج در «فرهنگان» برای این فصل‌نامه ارسال نمایند. شاید در این مورد حجت‌الاسلام آقای رجایی داماد مرحوم حاج شیخ محمدولی حیدری و همسر همشیره‌ی شهید حیدری بتواند در این مورد توضیحات دقیق و مستندی برای ثبت در تاریخ ارائه دهند.

بازدیدهای تشریفاتی مقامات بلندمرتبه‌ی کشور از شاه و شاهدخت گرفته تا نخست‌وزیر و وزیر و استاندار و فرمانده‌ی سپاه و غیره تا مدیران کل ستادی و استانی و مدیریت‌های سطوح میانی یکی پس از دیگری انجام شد و سرانجام با فروکش کردن پس‌لرزه‌ها و اسکان موقت آسیب‌دیدگان در چادرهای شیروخورشید و یا در زیر سرپناه‌هایی که خود مردم فراهم کرده بودند، در آستانه‌ی پاییز و زمستان سردی که در پیش بود، ترتیب بازسازی حدود ۱۱۰ روستای خراب شده داده شد.

در بخشی از این گزارش به اختصار اشاره شد که بزرگ‌مالکان نهاوندی در روزهای نخست پس از حدوث زلزله، سعی وافر داشتند تا روستا یا روستاهای خود را در عداد روستاهای «کاملاً خراب شده»ی زلزله‌ی اخیر قلمداد کنند و این هم برای خیلی از شاهدان بی‌طرف در بادی امر قدری شگفت‌آور می‌نمود. ولی از هنگامی که ستادهای کمک‌رسانی، فعالیت‌های جدی خود را برای توزیع کمک‌های ملی و بین‌المللی آغاز کردند و به‌خصوص از زمانی که موضوع بازسازی روستاهای تخریب شده با استفاده از اعتبارات دولتی به توسط جمعیت شیروخورشید سرخ ایران مطرح گردید، واقعیت گزارش‌های نادرست آنان آشکار شد.

در واقع آن دسته از بزرگ‌مالکینی که توانسته بودند وضع روستاهای ملکی خود را از

حیث خسارت‌های جانی و مالی در سطح بالاتری معرفی کنند و در دفاتر ویژه‌ی فرمانداری و شیر و خورشید به ثبت برسانند، عملاً موفق شده بودند از مزایای به مراتب بیش‌تری نیز برخوردار گردند و در این میان، روستاهایی که کاملاً خرده مالک بودند و یا صاحبان آن‌ها مالکین به اصطلاح ضعیف و یا «غیر قدرتمند» بودند، حتی اگر متحمل خسارت‌های جانی و مالی به مراتب بیش‌تری هم شده بودند، از این مزایای بازسازی کاملاً محروم ماندند!

پیش از این اشاره‌ی مختصری شد به این که در سال ۱۳۳۶ نیز یک زلزله‌ی شدید در غرب کشور به مرکزیت فارسینج (در آن زمان در محدوده‌ی تقسیمات بخش اسدآباد از شهرستان همدان بود و امروز بخشی از شهرستان سنقر کلیایی در استان کرمانشاه است) به وقوع پیوست و نه تنها آن بخش، بلکه بخش‌های عمده‌ای از مناطق هم‌جوار و به‌خصوص بخش صحنه را نیز خراب کرد و قربانی گرفت.

با وقوع زلزله‌ی سال ۳۷ در نهاوند، شیر و خورشید سرخ ایران تصمیم گرفت با استفاده از تجربیات کمک‌رسانی و بازسازی مناطق زلزله‌زده‌ی سال ۳۶، به کارهای کمک‌رسانی و بازسازی مناطق تخریب‌شده‌ی شهرستان نهاوند رونق بهتری بدهد. از این رو شیر و خورشید سرخ مرکزی یکی از همکاران جدی و مجرب خود به نام تیمسار دولو را برای این مهم به نهاوند اعزام کرد. مردی نسبتاً مسن، کمی چاق، ولی سرحال و فعال. این نماینده‌ی مرکزی به همه چیز رسیدگی می‌کرد و گه‌گاه با بزرگ مالکان نیز درمی‌افتاد. از این رو، در آن روزها بازار «پارتی بازی» و تلاش و تقلب برای «تقرّب» به تیمسار خیلی زیاد شده بود و این‌ها هم برای او موجب گرفتاری‌های زیادی شده بود. در این شرایط، آن چه مسلم به نظر می‌رسید این بود که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی برای این که کدام روستاها کلاً بازسازی شوند، کدام‌ها فقط مرمت شوند، کجاها به کمک‌های جنسی و نقدی بیش‌تری نیازمندند و غیره، همه و همه به توسط و یا با توصیه و فرمان تیمسار دولو اتخاذ می‌گردید.

خوانندگان محترم شاید امروز تعجب کنند که وقوع زلزله هر چند ۶/۷ ریشتری در نهاوند که فقط قریب ۲۰۰ نفر قربانی گرفته است، در مقایسه با زلزله‌های قبلی در غرب و بعدی در قزوین و کرمان و طبس و به‌خصوص در زلزله‌ی سال ۶۹ در گیلان و زنجان، اصلاً نمی‌باید این چنین قابل‌اعتنا باشد! البته ظاهراً چنین به نظر می‌رسد. ولی واقعیت این است که اگر این زلزله در فصل

تابستان نمی‌بود، اگر تپ خانه‌های سنتی روستایی^(۱) نمی‌بود، و اگر اکثر روستاییان برای خوابیدن به پشت‌بام‌ها نمی‌رفتند، در آن صورت مسلماً تعداد قربانیان زلزله‌ی ۲۵ مرداد سال ۳۷ نهاوند با سایر زلزله‌های مهیبی که در دهه‌های اخیر در ایران به وقوع پیوسته است پهلو می‌زد.

مسئولین مملکتی خیلی زود به این موضوع پی‌برده بودند و به خوبی می‌دانستند که اگر چه این سانحه فقط حدود ۲۰۰ قربانی گرفته است، ولی در عوض خیلی از روستاها را کلاً از بیخ و بن کنده و جماعت روستایی محروم بی‌شماری را بی‌خانمان کرده است. بی‌جهت نبود که دولت و شیر و خورشید و حتی مقامات بین‌المللی به این سانحه آن قدر عطف توجه داشتند، و در عین حال، مقامات داخلی مترصد بودند که در کار کمک‌رسانی و بازسازی روستاها، حداقل در انتظار عالمیان که در جریان کمک‌رسانی‌های خود در سانحه‌ی زلزله سال ۳۶ غرب کشور شاهد زد و بندها، نابه‌سامانی‌ها، حیف و میل‌ها و «بخور بخورهای» عده‌ای از دست‌اندرکاران بودند، این بار آن‌چنان نشود و سوء مدیریت باعث شرمندگی آنان نگردد. باز هم به همین علت بود که دولت، از طریق شیر و خورشید سرخ، به موضوع کمک‌رسانی و بازسازی روستاهای آسیب‌دیده‌ی شهرستان نهاوند توجه جدی داشت و افسری برجسته از خیل همکاران شیر و خورشید سرخ را به نهاوند گسیل داشته بود.

با وجود همه‌ی این تمهیدات، سوابق سوء کمک‌رسانی و بازسازی روستاهای آسیب‌دیده‌ی غرب ایران در سال ۱۳۳۶ و یک سال بعد در نهاوند، گویا آن‌چنان غیر قابل قبول و سنگین بود که در حادثه‌ی زلزله‌ی سال ۴۱ قزوین، بعضی از کشورهای خارجی کمک‌کننده برای بازسازی، خود رأساً وارد میدان عمل و اقدام شدند و کار بازسازی و عمران مناطق زلزله زده را به دست عوامل ویژه‌ی خود به عهده گرفتند.

۱- تپ خانه‌های سنتی روستایی شهرستان نهاوند به نحوی طراح‌ی و ساخته شده بودند که با به حداقل رساندن تعداد و مساحت در و پنجره‌های هر اتاق بتوانند سرمای جانکاه زمستان‌های طولانی این منطقه از زاگرس را برای ساکنان آن‌ها قابل تحمل نمایند. هر چند چنین اتاق‌هایی با سقف کوتاه و کم‌نور برای زمستان‌ها مطلوب بود، ولی برای اقامت در شب‌های تابستانی اصلاً قابل تحمل نبود و از این رو، مردم تقریباً تمام شب‌های تابستان را در ایوان‌ها، مهتابی‌ها و پشت‌بام‌های مصفای خانه‌های خود سر می‌کردند.

از جمله پس از وقوع زلزله‌ی قزوین در سال ۴۱، دولت هلند کار بازسازی منطقه‌ی خرقان را به مرکزیت دوزج (تابع شهرستان ساوه) حتی تا چند سال پس از وقوع زلزله برعهده داشت و تداوم کارهای توسعه و عمران آن منطقه را نیز تا حوالی سال ۵۰ به سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد سپرد. یا، در جریان بازسازی روستاهای قزوین، برخی از مؤسسات کمک‌کننده‌ی داخلی کارهای بازسازی و ساخت و ساز روستاهای تخریب شده را خود برعهده گرفتند و بدون دخالت دولت، خود به انجام رساندند. و حتی چندین سال بعد، وقتی که نگارنده در بیروت اقامت داشت، شاهد بود که یکی از استادان دانشگاه تهران با وجود کهولت سن، کمک‌های نقدی دانشجویان و ایرانیان مقیم اروپا را جمع‌آوری کرده و از راه لبنان عازم ایران شده بود تا به دست خود آن کمک‌ها را بین مردم آسیب دیده از زلزله‌ی مخرب چند سال پیش در روستاهای قزوین توزیع نماید.

همه‌ی این موازی‌کاری‌ها بیانگر عدم اعتماد «کمک‌کنندگان» به توزیع‌کنندگان کمک‌های نقدی و جنسی در جریان مراحل پی در پی امداد، نجات، اسکان موقت و بازسازی و اسکان دائم سانحه‌دیدگان زلزله بوده است. ولی واقعیت این است که همین «کمک‌دهندگان» ملی و یا بین‌المللی نیز اغلب به علت عدم آگاهی از ماهیت و وضعیت موجود، گهگاه در ارسال و توزیع کمک‌های خود دچار اشتباهاتی می‌شوند که نه تنها برای آسیب‌دیدگان مضر ثمر نیست که موجب بروز آثار سوئی در منطقه هم می‌شوند.

مثلاً، شنیده‌ام که بعد از زلزله‌ی سال ۳۶ فارسینج و یا سال ۴۱ قزوین عده‌ای دلال در بازارهای شهرهای بزرگ به طرز غیر متعارف، مشغول معامله‌ی چندین «عدل» لباس‌زیر مدرن و جوراب «بدن‌نما» و لباس زیرهای دیگری از این دست بودند. وقتی دقیقاً بررسی کرده‌اند معلوم شده بود که زنان یکی از شهرهای اروپایی این البسه‌ی مدرن را به عنوان هدیه برای کمک به زنان و دختران مقیم در مناطق زلزله‌زده ارسال کرده بودند. به زعم نگارنده این قبیل البسه، نه تنها در آن زمان‌ها، بلکه در حال حاضر هم برای زنان و دختران جوامع اسلامی، آن هم در آن روستاهای محروم، نامناسب و غیر قابل استفاده است، ولی کمک‌کننده‌های ناآگاه از شرایط اجتماعی و روستایی و عشایری ایران، به نظر خودشان سعی داشتند که با این حرکت خود به کمک زنان و دختران آسیب‌دیده از زلزله بشتابند و بدان وسیله آنان را شادمان سازند.

همچنین انواع و اقسام غذاهای بسته‌بندی شده‌ی اهدایی کشورهای خارجی شامل کمپوت

و کنسرو و سایر تغذیات هم به دلایل مختلف برای آسیب دیدگانی که عمدتاً به نان، برنج، شیرخشک و روغن نیازمند بودند، در صحنه‌های سانحه برای مصرف‌کنندگان نیازمند غیرقابل استفاده بود و بعدها به همین جهات دیری نمی‌پایید که این نوع اجناس و کالاهای اهدایی سر از بازارهای خرده‌فروشی در شهرهای بزرگ درمی‌آورد.

این که این قبیل اجناس و کالاهای اهدایی غیرقابل خرید و فروش را چگونه به‌طور غیرقانونی در بازارها توزیع می‌کردند، حداقل برای نگارنده، به‌طور مسجل نامشخص است. بر این اساس، و چه بهتر اگر از روز اول کمک‌کننده‌های خارجی می‌دانستند که نمی‌باید چنین اجناس و کالاهایی را ارسال دارند و به جای آن‌ها، آن‌چه مورد نیاز بود اهدا می‌کردند. ولی چه می‌شود کرد؟ وقتی اعتماد نباشد، از این‌گونه اشتباه‌کاری‌هایی هم که موجب بروز مفاسدی می‌شود رخ می‌دهد.

از اصل مطلب که یادها، خاطره‌ها و درس‌هایی از زلزله‌ی سال ۳۷ شهرستان نهاوند است بیش از این دور نشویم. شاید در مقدمه‌ی این مقاله، نگارنده می‌باید هدف خود را از این نوشته می‌نوشت. ولی به زعم وی، شاید در این پایان‌مقال، انجام این مهم بیش‌تر مؤثر افتد. در اوایل خردادماه ۱۳۸۰ که برای پی‌گیری امور پژوهشی خود در زمینه‌های مربوط به ترویج و آموزش بهسازی مسکن روستایی چندین بار به بنیاد مسکن انقلاب اسلامی مراجعه کردم، بر روی تابلوهای اطلاعاتی نصب شده بر در و دیوارهای مدیریت روابط عمومی (واقع در طبقه‌ی پنجم ساختمان بنیاد در خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله‌ی تهران) از بین تابلوهای متعدد، تابلوی نمایشی از تاریخچه‌ی اجمالی زلزله‌ی سال ۱۳۳۷ نهاوند نظرم را به خود جلب کرد.^(۱)

در صدر این تابلو قاب شیشه‌ای بزرگ، شناسنامه‌ی زلزله این‌گونه آمده بود:

۱- با تشکر از جناب آقای مهندس غلامرضا مجیدی مدیر محترم دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و همکارانشان جناب آقای مهدوی و نیز تشکر فراوان از زحمات جناب آقای دولتی و جناب آقای تیموریان در مدیریت روابط عمومی بنیاد مسکن که امکان دست‌رسی این‌جانب به این گزارش را فراهم آوردند.

زلزله نهاوند

زمان زلزله: ۲۵ مرداد ۱۳۳۷ (۱۵ آگوست ۱۹۳۸ [۱۹۵۸])

بزرگی زلزله: ۶/۷ ریشتر

تعداد کشته شدگان: قریب ۲۰۰ نفر

تعداد روستاهای آسیب دیده: ۱۱۰ روستا

پس لرزه های زلزله تا حدود یکماه ادامه داشت.

تاریخچه ی لرزه خیزی منطقه: به گفته ی اهالی سالیانه حدود ۱۰ زلزله ی خفیف (با بزرگی پایین تر از ۵ ریشتر) و هر ۳۰ سال یکبار زلزله ای با بزرگی بیش از ۶ ریشتر منطقه را می لرزاند.

و در ذیل نقشه های زلزله خیزی منطقه ی غرب کشور (پیوست ۱) اضافه شده است:

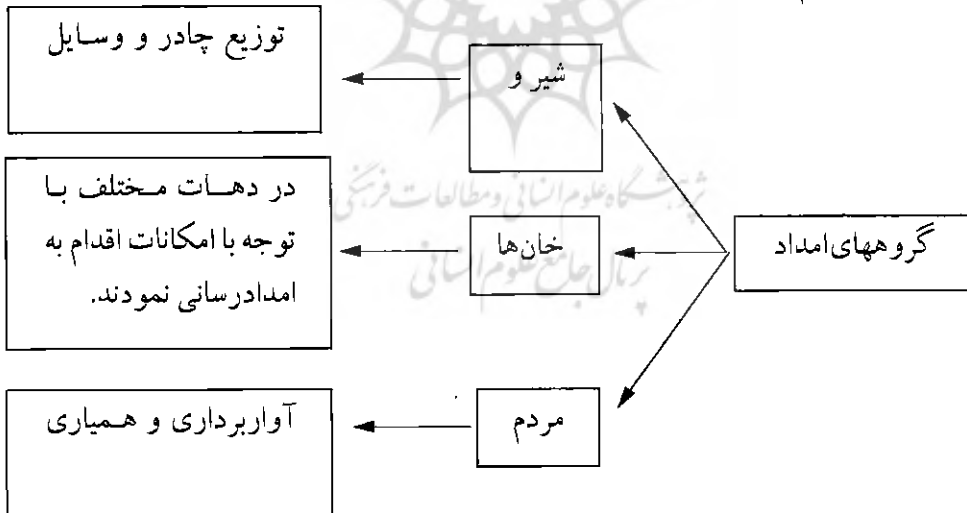
گسل موّلد زلزله: گسل (Z) زاگرس

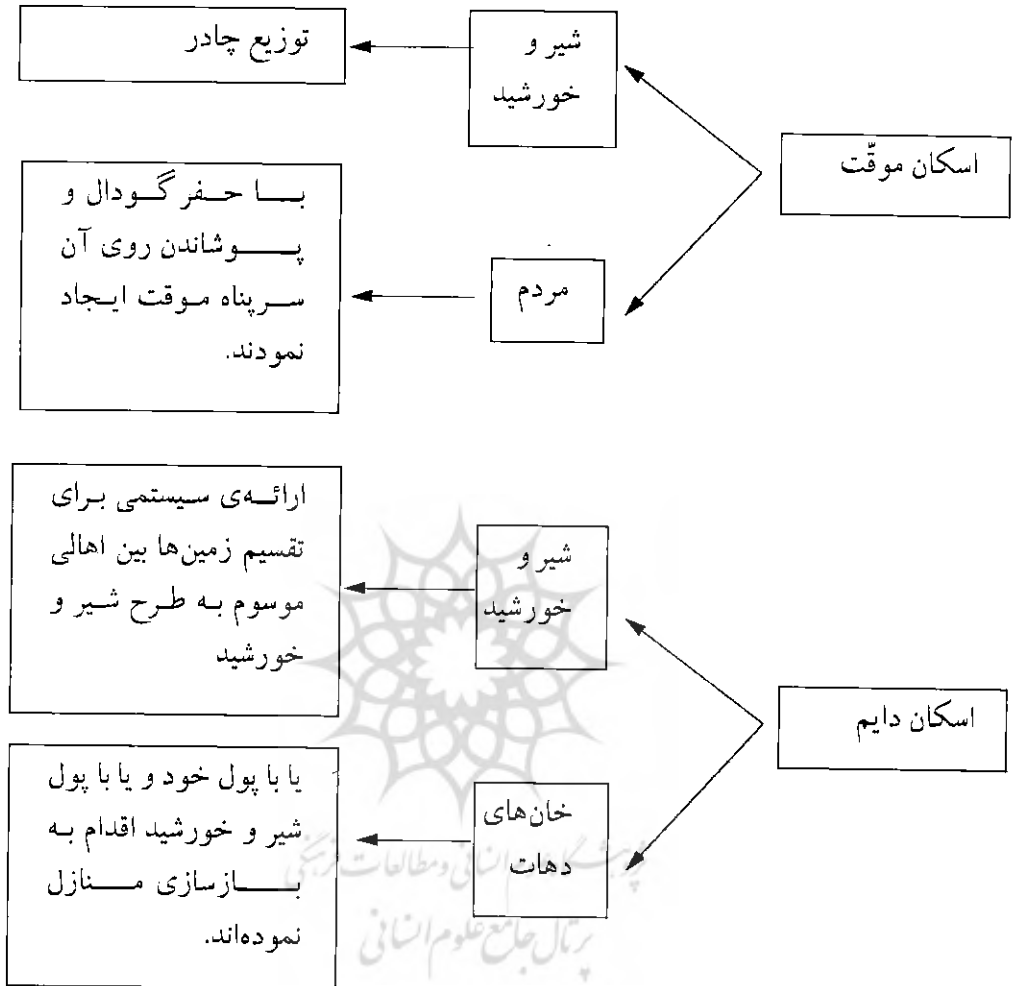
امتداد گسل: شمال غربی - جنوب شرقی

شتاب طرح = ۰/۳۵g

و در میانه ی تابلو، مراحل امداد و اسکان و بازسازی روستاهای آسیب دیده از زلزله به

قرار زیر ترسیم شده است:





و در بخش زیرین تابلو، طرح سایت پلان بازسازی (موسوم به طرح سازمان شیر و خورشید) روستا (ظاهراً برای روستای لیلی یادگار)، پلان واحدهای مسکونی بازسازی شده‌ی تیپ «دو اتاقه» جهت خوش‌نشین‌ها مشتمل بر پلان و پلان تیرریزی، جزئیات سقف و فهرست اقدامات انجام شده برای مقاوم‌سازی ساختمان‌ها و سپس مشخصات عمومی روستای لیلی یادگار از بخش مرکزی شهرستان نهاوند و پلان واحد مسکونی بازسازی شده‌ی تیپ «سه اتاقه» جهت کشاورزان با ترسیم مقطع و نمای آن و بعد از آن، شش تصویر از نمای واحدهای مسکونی احداثی، نمایی از راسته‌های اصلی و نمایی از معبرهای فرعی که به نظر می‌رسد این تصاویر بالای

طرح سایت پلان روستا همگی مربوط به روستای لیلی یادگار باشند الصاق شده است.^(۱)
عنوان «درس‌های بازسازی» به قرار زیر در تابلو مذکور (پیوست شماره ۱) در مدیریت روابط عمومی بنیاد مسکن چنین آمده است:

بازسازی روستاهای اطراف نهاوند شاید اولین تجربه بازسازی دولتی در کشور می‌باشد. لذا کار انجام شده در حدّ ارائه‌ی یک سیستم خیابان‌بندی (طرح شیر و خورشید) و ارائه دو طرح معماری واحد (تیپ کشاورزان و تیپ خوش‌نشین‌ها) برای بازسازی بوده است. به هر حال ایرادات زیر در کارها مشاهده می‌شود:

۱- عدم مشارکت مردم در بازسازی روستاها باعث شده است که مردم فکر کنند مجریان بازسازی وظیفه‌ی خود را در قبال مردم به طور صحیح انجام نداده‌اند. در صورتی که مشارکت مردم در مرحله‌ی تصمیم‌گیری و بازسازی باعث می‌شود چنین تصوراتی در ذهن مردم ایجاد نگردد.

۲- ارائه‌ی یک سیستم واحد برای خانوارهای با جمعیت متفاوت باعث عدم رضایت مردم از بازسازی می‌شود.

۳- عدم ایجاد مراکز عمومی (مسجد و...) باعث مشکلاتی برای روستاییان خواهد شد. بر مبنای این اطلاعات، نگارنده اینک می‌تواند اگر نه در مقدمه، که در مؤخره‌ی مقاله هدف از ارائه‌ی مقاله‌ی خود را آگاه‌سازی خوانندگان از کم و کیف اجمالی یک واقعه‌ی مخرب که در حدود ۴۳ سال قبل در شهرستان نهاوند اتفاق افتاده است به نظر علاقه‌مندان برساند و از این طریق به مردم و به ویژه مسئولین و مدیران مربوط هشدار دهد که این قبیله بلایا و سوانح طبیعی همواره برای شهرستان نهاوند (به لحاظ موقعیت زلزله‌خیزی آن) محتمل بوده و در راه است و همگی می‌باید ضمن مقاوم سازی ساختمان‌های مسکونی خود، آمادگی برخورد با این سوانح را داشته باشند و خود را برای امداد و نجات و مراحل بعدی آن آماده و بسیج نمایند.

۱- به طور قطع این شش عکس در سال‌های پس از انقلاب اسلامی از روستای موردنظر گرفته شده است چه آن که در دهه‌ی سی اثری از برق‌کشی در معابر روستایی و آن هم در روستای نسبتاً کم جمعیت لیلی یادگار وجود نداشت. در حالی که خواننده می‌تواند آثار تیرهای برق معابر روستا را در هفت عکس الصاقی تابلو بنیاد مسکن مندرج در پیوست شماره ۱ این مقاله ملاحظه نماید.

نگارنده تاکنون یادها و خاطره‌های مربوط به این حادثه‌ی تلخ از تاریخ نهاوند را به اجمال و بر مبنای دیده‌ها و شنیده‌های خود نقل نموده و امیدوار است که همشهریان متقدم و یا هر غیرهمشهری مطلع و علاقه‌مندی که اطلاعات دقیق‌تر و اصلاح‌کننده‌ای در باره‌ی تاریخچه‌ی این زلزله به یاد دارد، از طریق مجله‌ی فرهنگان و یا هر جریده‌ی محلی دیگری به نشر آن همت گمارد.

کما این‌که نگارنده امیدوار است که همشهریان و یا غیرهمشهریان خیلی متقدم نیز اگر دارای اطلاعاتی دقیق، هر چند مختصر و اجمالی از سیل خانمان برانداز ۱۳۱۷ نهاوند هستند برای نشر یادها، خاطره‌ها و درس‌های آن اقدام نمایند و نسل‌های حال و آینده نهاوندی و نهاوندی‌تباران را از حوادث مرگ‌باری که در دهه‌های قبل بر نهاوندی‌ها گذشته آگاه سازند. از جمله، شاید لازم باشد نسل‌های حال و آینده بدانند در "سال ویا" و نیز سال‌های قحطی در نهاوند و سال‌های حمله‌ی روس‌ها و آلمان‌ها در جنگ جهانی اول و یا یورش قوای متفقین به ایران و عبور سربازان هندی تحت فرماندهی انگلیسی‌ها در جنگ جهانی دوم (از سوم شهریور ۱۳۲۰) از نهاوند، بر اجداد و پدر و مادرانشان چه‌ها گذشته است و آنان چگونه در مقابل بیگانگان ایستاده‌اند.

و اینکه که در این مؤخره نگارنده هدف و مقصود و منظور خود از این نوشتار را در بالا درج نمود، بر خود لازم می‌داند که بر مبنای دست‌آوردهای پراکنده و اجمالی خود از تجربه‌ی زلزله‌ی سال ۳۷ نهاوند، تجربه‌ی نسبتاً اجمالی خود از مراحل بازسازی و توسعه و عمران زلزله‌ی سال ۴۱ قزوین در منطقه‌ی خرقان ساوه، و بازدیدها و مطالعات میدانی چند ساله‌ی خود در مراحل اسکان موقت و دائم و بازسازی مناطق زلزله‌زده‌ی استان‌های گیلان و زنجان در خردادماه ۱۳۶۹ و برداشت‌های توصیه‌گونه خود را در قالب نکات زیر فهرست نماید. با این امید که تمام و یا برخی از این نکات مؤثر واقع شوند و در جریان یک سانحه‌ی دیگر (که خدا کند نه در نهاوند و نه در هیچ جای دیگر هرگز اتفاق نیفتد) موجب تخفیف آلام آسیب‌دیدگان و تسریع در رفع خرابی‌ها و عادی‌سازی اوضاع و احوال زندگی آنان گردد.

چند توصیه‌ی پیشنهادی برای امداد، نجات، اسکان و بازسازی مناطق زلزله زده

۱- بر دولت فرض و بر بنیاد مسکن حکم است که قبل از پرداختن به توسعه‌ی مسکن برای روستانشینان ایران، جدّاً در فکر «مقاوم سازی» صدها هزار بنای مسکونی «سست بنیاد» در مناطق روستایی باشند. این مّهّم تنها از طریق آموزش «مقاوم سازی» و ترویج «بهسازی» مسکن روستایی با هدایت و حمایت جدّی و پایدار دولت به توسط بنیاد مسکن و به دست خود روستاییان، آن هم در دراز مدت عملی و امکان پذیر است. زیرا بر اساس تجربیّات تلخ و گران قیمتی که در طول صد سال اخیر کسب کرده ایم، دریافته ایم سرمایه‌ای که برای بیرون کشیدن جنازه‌ها و مصدومین از زیر آوارها و کفن و دفن و یا مداوای آنان و سپس تغذیه و اسکان موقت و سپس اسکان دائم بلادیدگان از زلزله هزینه می‌شود، چندین صد برابر سرمایه‌ای است که برای آموزش «مقاوم سازی» و ترویج «بهسازی» مسکن روستایی و حتی برای اعطای یارانه‌های ویژه به روستاییان برای تحقّق عملیات مقاوم سازی و بهسازی مسکن‌هایشان صرف می‌شود.

۲- بنّایان و معماران محلی علی القاعده منابع بالفعل مهارت‌ها و دانش‌های بومی در زمینه‌های ساخت و سازهای روستایی و تشخیص مصالح محلی ساختمان هستند. آموزش اصول و قواعد مقاوم سازی و بهسازی مسکن روستایی و سپس، استفاده از توان‌های بالقوه‌ی آنان به عنوان رهبران آموزش دیده‌ی فنی و مددکاران و استادکاران مجرب، اولین گام در استوار کردن زیربنای فرآیند توسعه و عمران در مناطق و جوامع روستایی است.

۳- امید است که سران مملکت و مسئولان طراز اول کشور همواره برای شرکت در مراسم جشن و سرور روستاییان به روستاها مسافرت نمایند. ولی خدای نخواست، هرگاه سانحه‌ی زلزله در جایی رخ داد و یکی از مقامات قصد دیدن از منطقه آسیب دیده را دارد، فراموش نکند وقتی که به میان آسیب دیدگان می‌رود، حداقل به ظاهر، می‌باید به آن آسیب دیدگان آن چنان نشان دهد که او هم مثل همان آسیب دیدگان، دردمند است و اگر لازم شد وانمود کند که او هم مثل صاحبان عزا، عزادار است.

در روزهای اول پس از سانحه، آسیب دیدگان همدرد و همراز صدیق و ایثارگر می‌خواهند. هر چه در توان دارید برای مداوا و رفع مسائل و مشکلات پیش روی آسیب دیدگان

انجام دهید. آنان در روزهای اول پس از سانحه، روحاً نمی‌توانند در فکر آینده‌ی خوبی که مقامات مملکتی می‌خواهند برایشان بسازند، باشند. آنان می‌دانند اگر مقامات آنچه را که می‌گویند واقعاً می‌توانستند انجام دهند، الآن مردم در این وضع نبودند!

هر یک از مقامات باید بکوشند تا فی‌المجلس دردی از دردها و غمی از غم‌های آسیب‌دیدگان را کم کنند. تقرب و توکل مردم آسیب‌دیده به‌خصوص در آن روزها به درگاه خدای بزرگ شاید خیلی بیش‌تر از مقامات بازدیدکننده باشد و لذا، ان‌شاء... و ماشاء... گفتن‌های مقامات، برای مردم حداقل در آن دوران بحرانی اگر چه لازم است اما کافی و کارساز نیست و حتماً و جداً می‌باید توأم با حرکت سریع برای یاری رساندن به آسیب‌دیدگان منتظر اقدام باشد. عملاً می‌باید دست آنان را گرفت و در آن ساعات و روزهای درماندگی حامی آن‌ها شد، تا به تدریج به حال طبیعی خود بازگردند و بتوانند مثل گذشته روی پاهای خود بایستند، که ایستادن بر روی پاهای خود منش دیرپای روستاییان و عشایر در این میهن اسلامی است. از این‌رو، سران بازدیدکننده بهتر است به جای وعده به مردم به منظور ساختن یک وضعیت آرمانی برای آنان، دست‌کم یکی از مشکلات پیش‌پای آنان را مرتفع کنند.

۴- اگر چه بازدیدهای از پیش اعلام و تبلیغ شده‌ی سران مملکتی از مناطق کشور، طبق تجربه، همواره توأم با زمینه‌سازی و تمهید مقامات و مسئولین محلی برای «خوب» جلوه‌دادن وضعیت محل‌های مورد بازدید سران است، و اگر چه می‌توان این‌گونه بازدیدهای رسمی را بخشی از مقدمه‌چینی برای اجرای یک «نمایش» و یا برگزاری یک تشریفات به حساب آورد، ولیکن در مورد بازدید سران از محل‌های سانحه‌دیده، قویاً استدعا می‌شود که این بازدیدها به‌طور غیر رسمی، غیر تشریفاتی و حتی المقدور بدون اطلاع قبلی انجام گیرد تا آنان که حقاً دلسوز مردم هستند بتوانند به راحتی وضعیت موجود مردم را آن‌چنان که هست ببینند و ارزیابی و چاره‌جویی نمایند.

این قبیل بازدیدها می‌باید آن‌چنان سرزده و بدون اطلاع قبلی باشد که مردم آسیب‌دیده به سختی تشخیص بدهند چه کسی برای دل‌داری و یاوروری دادن به آن‌ها به منطقه آمده است. تا آن‌جایی که ای‌کاش این سران می‌توانستند با لباس مبدل بیایند تا کسی آن‌ها را نشناسد^(۱) و

۱- به قرار مسموع در جریان زلزله‌ی سال ۳۷ و بازدید تشریفاتی محمدرضا پهلوی از برخی

ای کاش مدت این بازدیدها توسط سران مملکت آن قدر طول می کشید که بتوانند انجام برخی از اقدامات حیاتی را با کمک و نظر مردم آسیب دیده پی ریزی و آغاز کنند و تا حصول نتیجه منطقه را ترک ننمایند. تا بعدها آن مردم آسیب دیده و تازه به هوش آمده دریابند کسی که در آن چند روز در داخل چادرها و یا در کنار خرابه ها با آن ها زندگی کرده و دوشادوش آن ها برای رفع نیازهای آنان دویده و تلاش کرده، کسی جز رئیس جمهور، وزیر، وکیل و یا رئیس فلان قوه ی مملکتی نبوده است و آن وقت برای همیشه مهر آن ها را در دل خود جای دهند و یاد آن سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

۵- هر چه تبلیغات و تشریفات مربوط به این قبیل بازدیدها بیش تر و گسترده تر باشد، لاجرم تمهیدات امنیتی و اقدامات انتظامی بیش تری را برای حفظ جان سران و مسئولان مملکتی طلب می کند و همین زمینه سازی ها خود، موجب می گردد که ملاقات های چهره به چهره و تماس و ارتباط مردم آسیب دیده با سران و مسئولان کشور، در آن دوران بحرانی و آن هم در محدوده ی خانه هایشان برقرار نشود یا به سختی برقرار گردد. پس لازم است که این بازدیدها حتی المقدور به دور از تشریفات معمول باشد تا امکان ملاقات های رخ به رخ مردم با سران میسر و مقدور گردد.

۶- آسیب دیدگان از یک زلزله تنها مردان نیستند. زنان و کودکان اغلب در جریان زلزله آسیب پذیرتر از مردان خانوارهای خود هستند. چه خوب است در این گونه بازدیدها خانم های سران و مسئولین مملکتی نیز همسران خود را همراهی کنند تا مادران و خواهران آسیب دیده

روستاهای زلزله زده ی دهستان های خزل و سلگی در شهرستان نهاوند، در انتقاد و خرده گیری و اعتراض به این همه تشریفات برای بازدید پهلوی دوم، معدودی از سالمندان اظهار می داشتند که در دومین شب از وقوع سیل مخرب سال ۱۳۱۷ نهاوند، یکی از سرکردگان مملکتی با لباسی مبدل و به نحوی که شناخته نشود شبانه به نهاوند وارد شد و پس از بازدید چند ساعته اش کمک های زیادی از خارج، به نهاوند سرازیر شد و بلافاصله هم ترتیب احداث مسیل داخل شهر نهاوند (لنگاه) داده شد. عده ای باور داشتند که آن مرد ناشناس شخص رضا شاه بوده است و در حالی که هنوز شاید هیچ گونه نشانه ای از صحت آن ادعا در دست نباشد، برخی از متقدمان نهاوندی هنوز هم آن داستان را حاکی از کاردانی پدر و نالایقی پسر می دانند!

فرستی به دست آورند و غصه‌ها و درد دل‌های خود را برای خانم‌های بازدیدکننده تشریح نمایند و امیدوار باشند چنین بانوانی که قاعداً متنفذ نیز هستند، با برخورداری از عواطف قوی و فرصت‌های مناسب جهت همدردی با آسیب‌دیدگان، و تسریع در عملیات امداد و نجات و تسهیل در بازگشت به شرایط عادی زندگی اقدام نمایند.

۷- بازدیدکنندگان طراز اول از چنین مناطقی حرص صد برنمایند که از مردم آسیب‌دیده انتقاد کنند و به آن‌ها خرده بگیرند که مثلاً چرا در اقدامات خود پس از این سانحه درست عمل نکرده‌اند و یا اشتباه کرده‌اند. فراموش نشود که سانحه‌دیدگان و به‌خصوص آنانی که عزیزی را از دست داده‌اند ممکن است تا چند ساعت و حتی چند روز پس از وقوع سانحه قدرت تمرکز فکری و تصمیم‌گیری و ارزیابی منطقی خود را از دست بدهند. مثلاً، این‌که به یک زن روستایی نوجوان از دست داده گفته شود چرا طفل شیرخوار خود را در لجن‌زار دهکده رها کرده و به جای نظافت و تغذیه‌ی آن کودک خردسال، در گوشه‌ای نشسته و به شیون و زاری مشغول است، حرفی عبث است که بیان آن فقط از یک شخص ناآگاه از خرده‌فرهنگ‌های سنتی روستایی سر می‌زند.

اشخاص زمامدار و مهم جامعه می‌باید در این‌گونه مواقع بتوانند عمق مصیبت‌های وارده به افراد پیش‌روی خود را حدس بزنند و برآورد کنند و به نحوی به آنان کمک نمایند که بتوانند ذره‌ای از آلام ایشان بکاهند و آلا انگشت گذاشتن روی کارهای غیراصولی آنان در آن لحظات بحرانی، دردی را از هیچ‌کس دوا نمی‌کند و مشکل بهداشت و تغذیه‌ی مردم را هم حل نمی‌نماید.^(۱) بنابراین، باید ارزیابی کرد و فهمید که در جریان امداد و نجات و اسکان، مردم آسیب‌دیده از چه چیزی زجر می‌کشند و نیاز اولیه‌ی آنان چیست و حتی اگر اصولی هم نباشد، به‌طور موقت به آن‌ها پاسخ داد و یا به تدریج در مقام اصلاح نظرات آنان برآمد.

۱- پس از وقوع زلزله‌ی سال ۱۳۳۶ در غرب کشور، پهلوی دوم از مناطق زلزله‌زده و از جمله از مناطق سانحه‌دیده‌ی شهر صحنه در استان کرمانشاهان بازدید به عمل آورد و در اخبار آن بازدید، به نقل از روزنامه‌های وقت خواندم و یا از رادیو شنیدم با لحنی انتقادی خطاب به مردم حاضر در یکی از روستاها می‌گفت: برنج بربیتان فرستاده شده و شیر هم که دارید، این دو را که با هم بپزید می‌شود «شیر برنج» که غذایی خوب و مقوی برای شما در این ایام است! آیا مردم سانحه‌دیده‌ی بی‌خانمان فقط منتظر بودند تا شاه مملکت بیاید و طرز پختن شیر برنج را به آنان گوشزد کند؟

۸- مدیران رده بالای کشوری در طول بازدید می‌باید با قاطبه‌ی مردم آسیب‌دیده رفتاری متعادل و یک‌نواخت داشته باشند. اگر کسی از آن مردم به هر دلیل به آن‌ها تندی کرد، درست احترام نکرد، وسط حرفشان دوید، حرفشان را نپذیرفت و یا در مجموع و به اصطلاح آن‌ها را خوب «تحویل نگرفت»، سران بازدیدکننده او را نباید از نزد خود طردکنند و با او نباید بدزبانی نمایند و در عوض اگر کمکی از دست مقامات بازدیدکننده برای همه برمی‌آید، نباید از هیچ یک دریغ نماید.

بعضی از مردم آسیب‌دیده در مواقع بروز حادثه و گاه تا مدتی پس از آن گستاخ، پرخاشگر، بدبین می‌شوند و اغلب در مقابل مقامات حکومتی در موضع حمله و دفاع قرار می‌گیرند. این وضعیت استثنایی در آن افراد آسیب‌دیده را در آن روزگار بحرانی می‌باید به عنوان یک پدیده‌ی تبعی ولی موقتی در شخصیت فرد آسیب‌دیده تلقی کرد و به آرامی از کنارش گذشت. (یادآوری برخورد حاج سیدبابا با دکتر اقبال نخست‌وزیر وقت در جریان زلزله‌ی سال ۳۷ می‌تواند تا حدودی از مصادیق این نحوه‌ی برخوردهای نامناسب باشد)

۹- برای جمع‌آوری هدایا و کمک‌ها، به ویژه برای توزیع آن‌ها بین آسیب‌دیدگان نیازمند، به‌طور قطع می‌باید از معتمدان و رهبران و خبرگان محلی به عنوان نمایندگان جوامع کمک‌دهنده و کمک‌گیرنده بهره جست تا اعتماد هر دو دسته‌ی کمک‌دهندگان و کمک‌گیرندگان نسبت به کارگزاران جلب و مستحکم گردد و در حالی که جلب و جذب کمک‌های اشخاص حقیقی و حقوقی سایر کشورها و آژانس‌های بین‌المللی همواره تابع مبانی سیاسی روابط متقابل کشور با هر یک از آن‌هاست، با این حال برای جلب و استحکام اعتماد آنان نسبت به دستگاه‌های کارگزار امور امداد، نجات و اسکان آسیب‌دیدگان از زلزله، شاید یکی از راه‌های مؤثر، مشارکت دادن نمایندگان مطلوب دولت و آژانس‌های بین‌المللی در جریان توزیع کمک‌ها باشد.

۱۰- مدیریت بحران پس از وقوع زلزله نیازمند تشکّل‌های از پیش سازمان یافته است و این تشکّل‌ها نیز می‌باید همواره پیش از وقوع سانحه‌ی زلزله در زیر مجموعه‌ی نهاد ریاست جمهوری در کشور نهادینه و مورد آزمایش قرار گرفته باشند. چنین تشکّل‌هایی را نگارنده در بازدید خود در سال ۱۳۷۰ از مراکز آموزش‌های مردمی برای مواجهه با زلزله در کشور ژاپن سراغ گرفت و با نحوه‌ی کار و برخی از حیطه‌های عملیاتی آن نهاد آشنا شد و حتی موفق گردید تا از مقر و ستاد فرماندهی بحران زلزله‌ی ژاپن در شهرداری توکیو نیز بازدید نماید. در این مقر، در

هر لحظه از زمان، جریان‌های لرزشی زیرزمینی منعکس و در صورت هشدار، به فاصله خیلی اندکی، اعضای این ستاد مهم ملی را به اتاق فرماندهی بحران زلزله (که خود این اتاق هم در مقابل سهمگین‌ترین زلزله‌ها و به قرار شایع، حتی بمباران‌های هوایی و انفجارها نیز سرسختانه مقاوم است)، فرا می‌خواند تا فوری به هدایت و مدیریت عملیات امداد و نجات در نقاط سانحه‌دیده پردازند. تحلیل و توجیه ضرورت وجودی ستاد این مدیریت در نهاد ریاست جمهوری و تحت ریاست عالی‌ی شخص ریاست جمهور، از جمله موضوعاتی است که نیازمند بحث جداگانه‌ای است.

۱۱- هدایت گروه‌های حقیقی و حقوقی کمک‌کننده به تهیه و ارسال دارو، غذا و پوشاک و لوازم زیست موقت مصدومان و آسیب‌دیدگان در دوران اسکان موقت به خودی خود از جمله تصمیمات دقیق و ظریفی است که به لحاظ تجربه و تخصص عمدتاً از عهده‌ی کارشناسان و متخصصان جمعیت هلال احمر برآورده است. از این‌رو، اختیارات لازم و کافی می‌باید به این جمعیت داده شود تا رأساً نسبت به ارزیابی و تعیین و اعلام این‌گونه اقدام مورد نیاز اقدام و از این طریق راهنمای کمک‌کنندگان و یاری‌دهندگان داخلی و خارجی باشند.

۱۲- تجربه‌ی زلزله‌های پیشین نشان داده است که در جریان وقوع هر سانحه‌ی زلزله، هرگاه نیروهای هلال احمر و دولتی دیر جنبیده و کند عمل کرده باشند، نیروهای نامنظم مردمی داوطلبانه و رأساً به مناطق سانحه دیده شتافته و دست به کار امور امداد و نجات شده‌اند و عملاً در مواجهه با نیروهای منظم، موجبات بروز نوعی خلط مسئولیت و لاجرم «هرج و مرج» در منطقه یا مناطق آسیب‌دیده را فراهم آورده‌اند.

یک نظام تشکیلاتی منسجم و دائمی برای مدیریت بحران سانحه‌ی زلزله می‌تواند برای بهره‌مندی از نیروهای داوطلب مردمی پیش‌بینی‌های لازم را معمول دارد، به نحوی که بتواند از وجود و حضور نیروهای داوطلب و صدیق مردمی بیش‌ترین بهره‌برداری‌های انسانی را به عمل بیاورد.

افزون بر دوازده نکته‌ای که بیان شد، نکاتی دیگر را نیز می‌توان بر شمرده که ذکر و تشریح و توجیه هر یک از حوصله‌ی این نوشته خارج است. با امید به این‌که دیگر مطلعان و صاحب‌نظران دز تکمیل این یادها و خاطره‌ها و درس‌ها، «فرهنگان» را یاری خواهند کرد، ادامه‌ی مقاله را برای درج نوشته‌های دیگر عزیزان باز می‌گذارد.



زلزله‌ی نهاوند

زمان زلزله: ۲۵ مرداد ۱۳۳۷ (۱۵ اگوست ۱۹۵۸)

بزرگی زلزله: ۶/۷ ریشتر

تعداد کشته شدگان: قریب ۲۰۰ نفر

تعداد روستاهای آسیب دیده: ۱۱۰ روستا

پس لرزه‌های زلزله تا حدود یک ماه ادامه داشت

تاریخچه‌ی لرزه خیزی منطقه: به گفته‌ی اهالی سالیانه حدود ۱۰ زلزله خفیف (با بزرگی

پایین‌تر از ۵ ریشتر) و هر ۳۰ سال یک‌بار زلزله‌ای با بزرگی بیش از ۶ ریشتر منطقه را

می‌لرزاند.

THE SEISMICITY OF NAHAVAND PRELIMINARY MAP OF EPICENTRES & FOCAL DEPTHS

Data from 1900 to 1973

Compiled by *Manual Berberian*













LEGEND

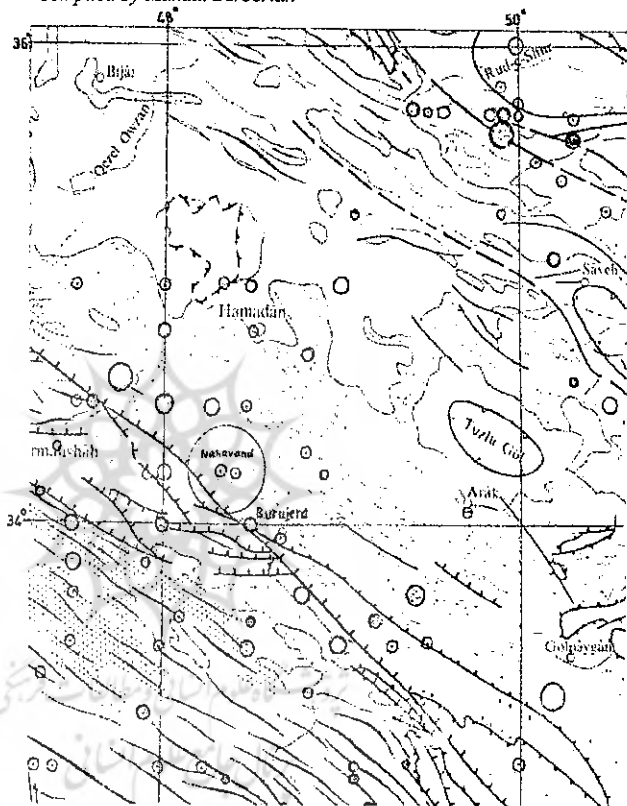
MAGNITUDES

- 7 < M < 8
- 6 < M < 7
- 5 < M < 6
- 3.5 < M < 5
- No magnitude calculated

FOCAL DEPTH IN Km.

- 0 - 34
- 34 - 60
- 60 - 100
- NO focal depth calculated

-  Flexure
-  Strike line
-  Vergence
-  Outline of Lut Block
-  Major fault
-  Minor fault
-  Major thrust
-  Minor thrust
-  Anticinal axes, synclinal axes
-  Buried anticlines
-  Central part of major young depression, area of strong Neogene-Quaternary subsidence.
-  Relief structure of Precambrian (Baikalian) high (Intra-cambrian-Lower Palaeozoic sequence strongly reduced or missing).

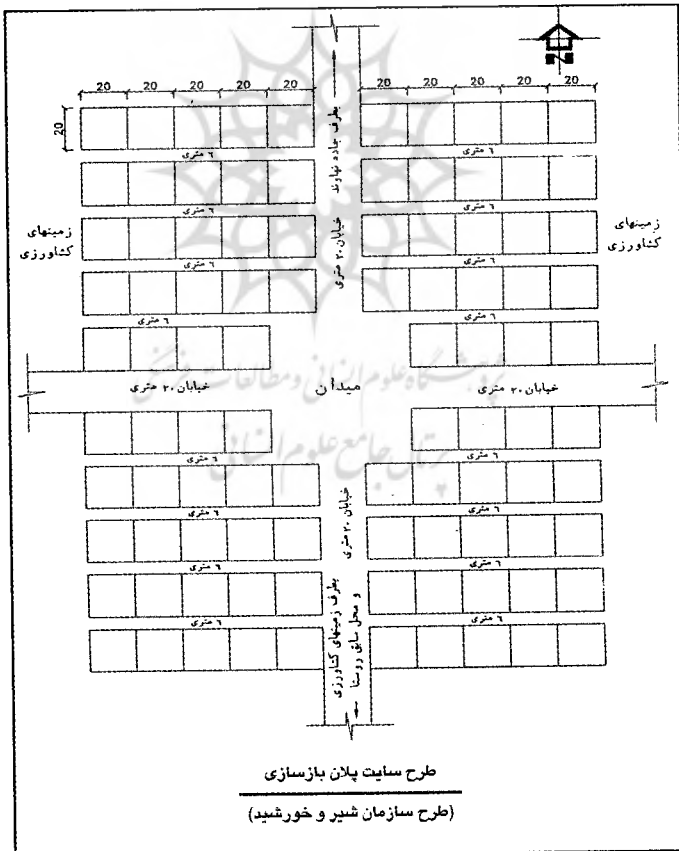


0 50 100 150 200 Km

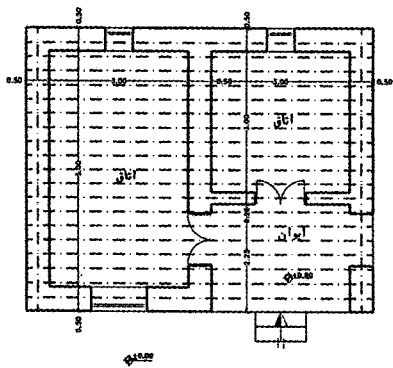
گسل مولد زلزله : گسل (Z) زاگرس

امتداد گسل : شمال غربی - جنوب شرقی

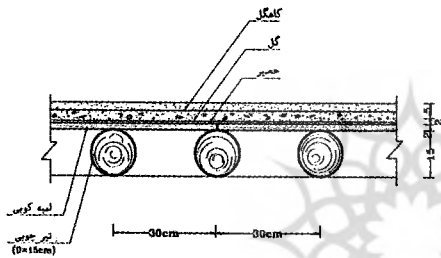
شتاب طرح = ۰/۳۵ g



واحدهای مسکونی بازسازی شده تپ ۲ تاقچه
(جهت خوش نشینها)



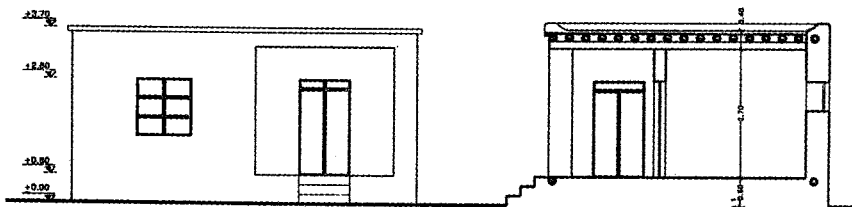
پلان و پلان تیر ریزی



جزئیات سقف

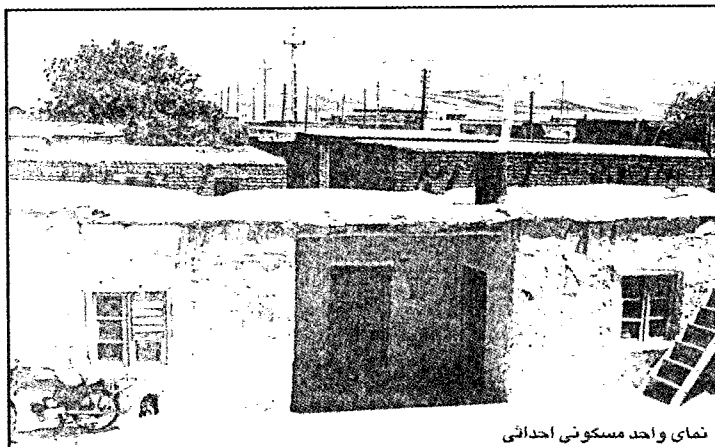
برای مقاوم سازی ساختمانها اقدامات زیر انجام شده است :

- ۱ - بارهای قائم توسط سقف چوبی و دیوارهای خشت و گل تحمل می شود.
- ۲ - پی خانه یا مصالح شفته و آهک و سنگ ساخته شده است.
- ۳ - کلاف بندی ساختمانها به کمک یک سری چوب در پایین و بالای دیوارها انجام شده است.



نما

مقطع



نمای واحد مسکونی احدائی



نمایی از راسته اصلی



نمایی از محیر فرعی

لطیفه

«خيار» و «اشرار»؟

وقتی جنید [نھاوندی] شنید که در بازار بغداد یکی می‌گفت:

«خيار ده تا به دانگی.»

[جنید] فریاد بر آورد:

«چون خيار ده تا به دانگی بُود، حال اشرار خود چگونه بُود؟! (۲ و ۱)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی

۱- خيار به دو معنا به کار رفته است. یکی به معنای همان که خيارفروش در بازار بغداد به دنبال فروختن آن بود، آن هم هر ده تایش به یک دانگ! (معادل یک قران) و دیگری به معنای خوبان (خيار جمع خیر) در مقابل بدان (اشرار).

۲- در کتاب مصباح الهدایه، صفحه‌ی ۱۹۳ این سخن به شبلی نعمانی نسبت داده شده است. اما در مقامات شمس تبریزی، صفحه‌ی ۵۴، سخن بالا از جنید نھاوندی [بغدادی] دانسته شده است. (رجوع شود به کتاب «تحقیقی در زندگی و افکار و آثار جنید بغدادی» صفحه ۲۳۰ از انتشارات روزنه چاپ ۱۳۸۰)